

اشغال عراق؛

اهداف راهبردی و استنادات حقوقی

دکتر سهراب صلاحی

استادیار گروه حقوق دانشگاه جامع امام حسین (ع)



سرشناسه : صلاحی، سهراب، ۱۳۴۱ -
 عنوان و نام پدیدآور: اشغال عراق؛ اهداف راهبردی و استنادات حقوقی /
 سهراب صلاحی
 مشخصات نشر : تهران: نشر میزان: ۱۳۹۴
 مشخصات ظاهری : ۳۰۴ ص
 فروست : علوم اجتماعی: ۸۵۴
 شابک : 978-964-511-653-6
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
 یادداشت : کتابنامه.
 موضوع : عراق -- تاریخ -- حمله ایالات متحده، ۲۰۰۳-۲۰۱۱ م.
 موضوع : اشغال نظامی -- عراق
 موضوع : ایالات متحده -- سیاست و حکومت -- قرن ۲۱ م.
 رده‌بندی کنگره : DS ۷۹/۷۶/ص ۸ الف ۵
 رده‌بندی دیویی : ۹۵۶/۷۰۴۳۳۱
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۲۸۹۴۱

۸۵۴

نشر میزان

اشغال عراق؛ اهداف راهبردی و استنادات حقوقی

دکتر سهراب صلاحی

چاپ اول: بهار ۱۳۹۴

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

شمار: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۱-۶۵۳-۶

دفتر مرکزی: خ شهید بهشتی، بعداز چهارراه سهروردی، خ کاووسی‌فر، کوچه نکبسا، پلاک ۳۲، تلفن ۸۸۵۴۹۱۳۱

فروشگاه مرکزی: خ انقلاب، روبروی درب اصلی دانشگاه تهران، ابتدای خ فخرآزی، پلاک ۸۳، تلفن ۶۶۴۶۷۷۰

واحد پخش و فروش: خیابان سمیه، بین مفتح و فرصت، پلاک ۱۰۴، تلفن ۸۸۳۴۹۵۲۹-۳۱

پست الکترونیکی: mizannasher@yahoo.com وب سایت: www.mizan-law.ir

فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
پیش‌گفتار: نیم‌نگاهی به سیاست خارجی آمریکا تا پایان جنگ سرد.....	۱۵
بخش اول - اهداف کلان سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد.....	۳۳
فصل اول: دست‌یابی به قدرت برتر جهانی.....	۳۴
۱. استثنائگرایی.....	۳۶
۲. تروریسم.....	۴۵
۳. یک‌جانبه‌گرایی.....	۵۶
فصل دوم: سلطه منطقه‌ای رژیم صهیونیستی.....	۶۱
۱. نیاز رژیم صهیونیستی به آمریکا.....	۶۷
۲. نیاز آمریکا به رژیم صهیونیستی.....	۷۸
نتیجه‌گیری بخش اول.....	۸۱
بخش دوم - اهداف راهبردی در سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد.....	۸۳
فصل سوم: سلطه بر خلیج فارس.....	۸۴
۱. موقعیت راهبردی.....	۸۴
۲. موقعیت اقتصادی.....	۹۰

- ۲-۱. واردات تسلیحات ۹۱
- ۲-۲. صادرات انرژی ۱۰۰
- ۲-۳. دلارهای نفتی ۱۰۷
- فصل چهارم: مهار قدرت‌های اقتصادی رقیب ۱۱۵**
۱. چین ۱۱۶
۲. اروپا ۱۲۰
۳. ژاپن ۱۲۵
- فصل پنجم: مهار انقلاب اسلامی ۱۳۲**
۱. تقویت نیروی واکنش سریع از سوی آمریکا ۱۴۰
۲. تحمیل جنگ هشت‌ساله ۱۴۲
۳. تشکیل شورای همکاری خلیج فارس ۱۴۵
۴. مهار دوجانبه ۱۴۹
۵. بغداد پل رسیدن به تهران ۱۵۳
- نتیجه‌گیری بخش دوم ۱۵۴
- بخش سوم - عراق در راهبرد سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد ۱۵۷**
- فصل ششم: عراق در راهبرد نظم نوین جهانی ۱۶۲**
۱. اشغال کویت (۱۹۹۰) ۱۶۵
۲. تهاجم به عراق و آزادسازی کویت ۱۶۸
- فصل هفتم: عراق در راهبرد مهار دوجانبه ۱۷۷**
۱. تحریم اقتصادی ۱۷۹
۲. ایجاد مناطق ممنوعه پروازی ۱۸۴
۳. بمباران عراق ۱۸۵

فصل هشتم: اشغال عراق در طرح خاورمیانه جدید.....	۱۹۰
۱. یازده سپتامبر.....	۲۰۲
۲. اشغال عراق.....	۲۰۸
۲-۱. مجوز کنگره.....	۲۰۸
۲-۲. قطعنامه ۱۴۴۱ شورای امنیت.....	۲۱۱
۲-۳. عملیات نظامی.....	۲۱۵
نتیجه‌گیری بخش سوم.....	۲۱۸
بخش چهارم - بهانه‌ها و استنادات حقوقی اشغال عراق.....	۲۲۱
فصل نهم: بهانه‌های تهاجم به عراق.....	۲۲۲
۱. تسلیحات کشتار جمعی.....	۲۲۲
۱-۱. هسته‌ای.....	۲۲۴
۲-۱. شیمیایی و بیولوژیک.....	۲۲۹
۲. همکاری با تروریسم.....	۲۳۷
فصل دهم: استنادات حقوقی اشغال عراق.....	۲۴۵
۱. ممنوعیت توسل به‌زور در منشور سازمان ملل.....	۲۴۵
۲. استثنائات ممنوعیت توسل به‌زور.....	۲۵۴
۲-۱. دفاع مشروع.....	۲۵۴
۲-۱-۱. دفاع مشروع پیشگیرانه.....	۲۵۸
۲-۱-۲. دفاع مشروع پیش‌دستانه.....	۲۶۰
۲-۲. مجوز شورای امنیت.....	۲۶۵
نتیجه‌گیری بخش چهارم.....	۲۷۲
نتیجه‌گیری کلی.....	۲۷۴

فهرست منابع و مأخذ.....	۲۸۱
الف - فارسی	۲۸۱
۱- کتاب	۲۸۱
۲- مجلات	۲۸۵
۳- پایان نامه ها	۲۸۹
۴- روزنامه ها	۲۹۰
۵- وب سایت ها	۲۹۰
ب - انگلیسی	۲۹۱

مقدمه

دو روز پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، جرج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا در مجمع عمومی سازمان ملل متحد گفت که صدام حسین الزامات قطعنامه شماره ۶۸۷ از جمله پایان دادن به برنامه سلاح کشتار جمعی و تلاش برای ارتقای حقوق بشر را نقض کرده است. در ۲۰۰۲ نیز کنگره آمریکا مجوز استفاده از زور علیه عراق را تصویب کرد. از سوی دیگر، شورای امنیت در قطعنامه شماره ۱۴۴۱ (نوامبر ۲۰۰۲)، از عراق خواست که تعهدات خلع سلاح مطابق قطعنامه‌های قبلی و همچنین حقوق بشر و تروریسم را رعایت نماید. اگرچه عراق موافقت خود را با این قطعنامه اعلام کرد و بازرسان سازمان ملل متحد نیز در همان ماه شروع به کار کردند، اما با توجه به بروز علانم قریب‌الوقوع بودن حمله به عراق، بازرسان درحالی‌که هنوز هیچ گزارشی تنظیم و تهیه نکرده بودند، در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ عراق را ترک کردند.^۱

عراق در همان روز به بهانه وجود سلاح‌های کشتار جمعی و حضور تروریست‌ها در این کشور پس از تحمل ۱۳ سال تحریم‌های دهشتناک شورای امنیت (طبق قطعنامه ۶۷۸ مصوب ۱۹۹۱) که تنها یکی از پیامدهای منفی آن مرگ ۵۰۰ هزار کودک عراقی به جهت کمبود دارو و تغذیه بود، مورد حمله قرار گرفت و رژیم بعث عراق که تقریباً فاقد پایگاه اجتماعی بود، پس از ۲۰ روز بمباران‌های هوایی و تهاجم زمینی سقوط کرد. بررسی آنچه در طول تهاجم آمریکا و انگلیس به عراق در دو تهاجم ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ صورت گرفت، به‌روشنی نشانگر این واقعیت است که آنچه اشغالگران در عراق انجام دادند بسیار فراتر از تغییر یک رژیم بود؛ زیرا علاوه بر قتل‌عام‌های فجیع و گسترده افراد غیرنظامی، بسیاری از زیرساخت‌های این کشور در حملات هوایی و زمینی نیروهای اشغالگران نابود گردید و دیگر این‌که هیچ‌گونه سلاح کشتار جمعی در عراق یافت نشد - البته بعضی گزارش‌ها حکایت از این واقعیت دارد که به جهت

1. Antony Carty, "The Iraq Invasion as a Recent United Kingdom Contribution to International Law", *The European Journal of International Law*, Vol. 16, No. 1, 2005 p. 145.

این که برنامه سلاح‌های شیمیایی عراق از سوی غربی‌ها و به‌خصوص آمریکایی‌ها تدارک دیده شده بود و برای پیش‌گیری از افتضاح آن در صورت فاش شدن، با دستور فرماندهان آمریکایی به‌صورت پنهانی از بین رفت و تعداد زیادی از سربازان آن‌ها نیز گرفتار آسیب‌های شدید انهدام این سلاح‌ها شدند. - در هر حال اشغالگران در طول اشغال این کشور از سلاح‌های غیرمتعارفی چون سلاح‌های شیمیایی، بمب‌های خوشه‌ای، گلوله‌های فسفر سفید و اورانیوم ضعیف شده استفاده نمودند، که باعث شد پیامدهای انسانی و اجتماعی شدیدی بر این کشور و حتی تا حدودی منطقه وارد گردد. همچنین قتل صدها هزار غیرنظامی، بی‌سرپرست شدن ده‌ها هزار زن، تولد چند صد هزار نوزاد ناقص‌الخلقه، قتل هدفمند تعداد زیادی از دانشمندان عراق، مهاجرت بیش از ۴ میلیون عراقی به خارج از عراق و جابجایی حدود دو و نیم میلیون نفر در عراق تنها قسمتی از پیامدهای انسانی تهاجم و اشغال عراق است.^۱

با وجودی که ایالات متحده آمریکا عضو کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو است، اما این کشور پس از ۱۱ سپتامبر رویکرد جدیدی نسبت به دستگیری و بازجویی افراد در جنگی که آن را جنگ جهانی علیه تروریسم (GWOT) نامیده بود، در پیش گرفت. در این رویکرد، نه فقط اعضای القاعده که آمریکا آن‌ها را مسبب حوادث ۱۱ سپتامبر می‌دانست و یا اعضای طالبان که این کشور آن‌ها را متهم به پناه دادن اعضای القاعده و فراهم کردن زمینه و فضای آموزش آنان می‌کرد، بلکه هرکسی در هر نقطه‌ای از جهان که منافع آمریکا را تهدید نماید، آنگاه که به دست نیروهای آمریکایی اسیر شود، نه به عنوان یک اسیر جنگی و نه حتی یک تروریست، بلکه به‌عنوان جنگجویی که حتی پس از اسارت در حال جنگ با آمریکا است باید رفتار گردد.^۲ این رویکرد برخاسته از این واقعیت بود که آمریکا در استراتژی امنیتی جدیدی که در آغازین سال‌های قرن بیست و یک در پیش گرفته است، در صورت نیاز، به حقوق بین‌الملل و حتی قوانین ملی

۱. برای مطالعه پیش‌تر بنگرید:

Francesco Riccobono, Guido Perra, Anastasia Pisani, Giuseppe Protano, Trace element distribution and 235U/238U ratios in Euphrates waters and in soils and tree barks of Dhi Qar province (southern Iraq), Science of the Total Environment 409(2011)3829-3838. & Jomana Amara, Implications of military stabilization efforts on economic development and security: The case of Iraq, Journal of Development Economics 99 (2012), p.244-254.

2. David, E Graham, "The Dual U.S. Standard for the Treatment and Interrogation of Detainees: Unlawful and Unworkable", Washington Law Journal, Vol. 48, 2009.p.335.

خود اعتنا نخواهد کرد. این راهبرد در دو سند استراتژی امنیت ملی آمریکا (مصوب سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶) به‌روشنی فراوان است.

دولت بوش برای به‌کارگیری روش‌های نامحدود در به دست آوردن اطلاعات از اسیران جنگی جنگ افغانستان، رزمندگان طالبان و القاعده را «جنگجویان غیرقانونی»^۱ اعلام کرد^۲ تا صلاحیت برخورداری از حمایت‌های مقرر در کنوانسیون ژنو را از آنان سلب نماید. این در حالی است که در قطعنامه ۱۳۷۸ شورای امنیت، طالبان به‌عنوان دولت حاکم بر افغانستان مورد خطاب قرار گرفته است.^۳ برخلاف مورد افغانستان،

1. Unlawful Combatants

2. Srividhya, Ragavan, and Michael S. Mireles Jr., "The Status of Detainees from the Iraq and Afghanistan Conflicts", *Utah Law Review*, No. 2, 2005, p.622.

۳. آمریکا افغانستان را با عنوان دفاع مشروع در قبال حوادث ۱۱ سپتامبر، و با دو هدف سرنگونی دولت طالبان و دستگیری اسامه بن‌لادن، رهبر القاعده، مورد حمله قرار داد. در یادداشت‌هایی که از سوی مقامات آمریکایی ازجمله کالین پاول، وزیر وقت امور خارجه، صادر شد چنین استدلال شد که دولت طالبان بر همه قلمرو افغانستان کنترل نداشته و از طرف جامعه بین‌المللی نیز مورد شناسایی قرار نگرفته است (پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی این دولت را به رسمیت شناخته بودند) و قادر به اجرای مقررات بین‌المللی نیست، بنابراین یک دولت فروپاشیده (failed state) و یک گروه جنگ‌طلب است. سؤال این است که اگر طالبان یک دولت نبوده بلکه گروهی جنگ‌طلب بوده است که از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ صلح و امنیت بین‌المللی را با حاکمیت خود بر افغانستان به‌خطر انداخته بود، چرا شورای امنیت بنا به وظیفه ذاتی خود براساس ماده ۲۴ منشور ملل متحد به اعاده صلح و امنیت بین‌المللی در این قسمت از جهان نپرداخت؟ در قضیه یورش رژیم صدام حسین به کویت، شورای امنیت اقدام خود را براساس ماده ۲۴ برای اعمال حاکمیت در کویت صورت داد. در حالی که طالبان در افغانستان، حاکم مورد حمایت سازمان ملل متحد، یعنی برهان‌الدین ربانی را سرنگون کرده و در عوض با حمایت گسترده پاکستان، دولتی که از متحدین نزدیک آمریکا به‌شمار می‌رود، روی کار آمد. از سوی دیگر، حمله به افغانستان با اغماض یا تأیید ضمنی سازمان ملل متحد، به‌عنوان دولتی که قلمرو خود را پایگاه گروه‌های تروریستی ازجمله القاعده قرار داده است مورد حمله قرار گرفت. شورای امنیت در قطعنامه شماره ۱۳۷۸ (۱۴ نوامبر ۲۰۰۱) به محکومیت دولت طالبان به این جهت که افغانستان را به پایگاه صدور گروه‌های تروریستی مانند القاعده مبدل کرده است، پرداخت. این قطعنامه در جای دیگر اشاره دارد که این تعهد ماست که تلاش کنیم تا مردم افغانستان رژیم طالبان را تغییر دهند. کلماتی که در این قطعنامه به‌کار رفته است حکایت از این دارد که طالبان، دولت حاکم (de facto) در افغانستان است. به‌علاوه، اعلام جنگ از سوی یک طرف خصامه، فی‌فسه باعث اعمال کنوانسیون‌های ژنو نسبت به هر دو طرف خصامه می‌گردد و بنا به اسناد رسمی، آمریکا علیه افغانستان اعلام جنگ کرده است. برای اطلاع بیشتر بنگرید:

Memorandum from Albert R. Gonzales to the President on Decision on Application of the Geneva Convention on Prisoner of War from Taliban and Al Qaeda, at: <http://msnbcmsn.com/id/4999148/site/newsweek>. See also, Memorandum from Colin L. Powell, Secretary of State, to Counsel to the President on the Applicability of the Geneva Conventions to the Conflict in Afghanistan (Jan. 25, 2002), at:

<http://www.adambodegs.com/world/docs/powell-memo.pdf>; Joshua S., "Classification and Trial of the Guantanamo Bay Detainees", S. TEX. L. REV., Vol. 45, 2004, pp. 351, 353; "Strike on Iraq: The Persian Gulf War", at: <http://www.cnn.com>; "Chronological History of Afghanistan", at: <http://www.afghanweb.com/history/chron/index.html>; U.N. SC Res. 1378 (2001); Working Group Report on Detainee Interrogations in the Global War on Terrorism, at: <http://www.npr.org/documents/2004/dodmemo30306.pdf>.

دولت‌های آمریکا و انگلستان وضعیت اشغال عراق و عمل به تعهدات بین‌المللی خود در این زمینه را پذیرفتند. شورای امنیت نیز در قطعنامه ۱۴۸۳ (۲۰۰۳) اشغال عراق را به رسمیت شناخت. با این وجود، گزارش‌های ابوغریب حاکی از ارتکاب رفتارهای غیرانسانی در این زندان، از جمله خشونت جنسی و شکنجه، بسیار شدیدتر و دهشتناک‌تر از آنچه در زندان‌های گوانتانامو و بگرام (افغانستان) اتفاق افتاده، است.

در همین رابطه و در ۳۱ ژانویه ۲۰۰۴، سرلشکر «آنتونیو تگوبا»^۱ برای انجام یک تحقیق رسمی نسبت به بازداشت‌ها و دستگیری‌های تیپ نظامی ۸۰۰ آمریکا، که مسئولیت نگهداری زندان ابوغریب را بر عهده داشت، انتخاب شده و مشغول به کار شد. گزارش تگوبا در ۲۶ فوریه ۲۰۰۴ تهیه شد اما تا زمانی که رفتارهای هولناک سربازان آمریکایی نسبت به زندانیان زندان ابوغریب از طرق گوناگون پخش نشده بود، این گزارش نیز منتشر نشد. سرانجام، گزارش تهیه شده به وسیله سرلشکر تگوبا در چهارشنبه ۲۸ آوریل ۲۰۰۴ به مدت ۶۰ دقیقه از شبکه سی‌بی‌اس (CBS) پخش شد.^۲ انتشار عکس سربازان و کارکنان نیروهای مسلح آمریکا در حالی که مشغول انجام رفتارهای غیرانسانی، تحقیرآمیز و خشن علیه زندانیان ابوغریب بودند، بهت و تأسف عمیق افکار عمومی در جهان را برانگیخت و وجهه بین‌المللی آمریکا در این حوزه را به شدت فروکاست. به‌ویژه این که معلوم شد بیش از ۸۰ درصد این زندانیان حتی در شورش‌ها و مقاومت‌های علیه نیروهای آمریکایی حضور نداشته‌اند.^۳ بررسی بدرفتاری‌های صورت گرفته در ابوغریب، نشانگر این واقعیت است که دو جرم «خشونت جنسی» و «شکنجه» از فراوانی بیش‌تری در بین جرائم ارتكابی برخوردار است. ارتکاب نقض مقررات بین‌المللی محدود به رفتارهای غیرانسانی نگردید، بلکه میراث فرهنگی قدیمی‌ترین تمدن بشری را نیز دربرگرفت.

می‌دانیم که عراق سرزمینی است که امپراتوری‌های بزرگی چون، آشوریان، اکدی‌ان و سومی‌ها در جهان باستان و همچنین امپراتوری عباسیان در عهد اسلامی را به خود

1. Antonio M. Tagoba.

2. Laila Nadya Sadat, "The Mistreatment of Iraqi Detainees by American Force", Available at: <http://www.asil.org/insight.134.htm>.

3. Haward Zinn, "War Crimes Committed by the United State in Iraq and Mechanisms for Accountability", pp. 29 – 30, at: www.consumersforpeace.org (October 10, 2006).

دیده و در ادبیات باستان‌شناسان و مورخین به «مهد تمدن» جهان شهرت دارد؛ زیرا اولین خط (خط میخی)، اولین چرخ، اولین تقویم، اولین مجموعه قوانین (حمورابی) و اولین شهر در تاریخ جهان (بابل) از این کشور برخاسته است. همچنین خاستگاه «عهد عتیق» و زادگاه حضرت ابراهیم (ع) (اور) به‌شمار می‌رود؛ از این‌رو جای‌جای عراق پوشیده از آثار تاریخی است.

با سقوط تمدن بین‌النهرین، حداقل تا ورود غربی‌ها به منطقه که از سرقت گنجینه‌های تمدن بین‌النهرین گزارش شده است، تلاش می‌گردید که این گنجینه‌ها در زیر خاک باقی بمانند. آغاز غارت میراث فرهنگی بین‌النهرین در تاریخ جدید^۱ به حضور نیروهای انگلیس تحت عنوان نمایندگان شرکت هند شرقی در بغداد برمی‌گردد. تا این زمان گزارشی از سرقت این میراث ثبت نشده است. در دوران حکومت بعث در عراق اگرچه مردم عراق از نازل‌ترین حقوق اولیه خود برخوردار نبودند و حکومت خفقان بر عراق حاکم بود و این رژیم مرتکب دو جنگ تجاوزکارانه علیه ایران (۱۳۶۷-۱۳۵۹) و کویت (۱۳۶۸) گردید، اما نسبت به حفاظت از آثار باستانی سخت‌گیری می‌گردید.

همچنین از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ (اشغال عراق)، در شورش‌هایی که به‌خصوص پس از شکست عراق از نیروهای متحدین در ۱۹۹۱ اتفاق افتاد، با وجودی که رژیم بعث عراق برای سرکوب شیعیان عراق، مزارع و باغستان‌های این کشور را نابود کرده و مردم برای امان ماندن از عناصر بعثی به باتلاق‌ها پناه برده بودند و اساساً اشتغالی برای مردم وجود نداشت، آنچه در این ایام اتفاق افتاده بیش‌تر سرقت‌هایی است که به جهت فقر مردم از طریق حفاری رخ داده است، درعین حال باعث غارت آثار باستانی نگردید و از این‌روی در این ایام هیچ‌یک از ۱۳ موزه عراق غارت نگردید و یا سوزانده نشد. حتی گزارش‌ها حاکی است که سرقت‌هایی که در اوایل این دوره از موزه‌های عراق صورت گرفته، کار کسانی بوده که در این امر تخصص داشته‌اند.^۲ اما در ۲۰۰۳ که عراق به بهانه

۱. غارت میراث فرهنگی در تاریخ جدید به تهاجم ناپلئون (فرانسه) به مصر در ۱۷۹۸ و انتقال میراث فرهنگی این کشور به موزه لور پاریس بر می‌گردد. موزه انگلیس نیز از میراث فرهنگی مصر انباشته است از جمله سنگ روزتا (Roesta) که فرانسویان از مصر سرقت کرده بودند، انگلیسی‌ها پس از شکست نیروهای فرانسوی در رودخانه نیل در ۱۷۹۸، آن را به چنگ آوردند. (تجاوز به بین‌النهرین، ص ۴)

2. Fredric, Schipper, Iraq: Its Cultural Heritage - a Past-Gulf-War Frant, in Protecural Heritage Cultural Property in the Event of Armed Conflict-a Challenge in Peace Support Operations, ed. Edwin Micewski and Gerhand Sladek, 2002, pp. 109-116.

استقرار رژیم مبتنی بر دموکراسی و همچنین گسترش آزادی و حقوق بشر اشغال گردید، غارت و تخریب موزه ملی این کشور که آثار مکشوفه مربوط به سینه‌دم تمدن را در خود حفظ کرده بود و تخریب و تحریق کتابخانه ملی بغداد که اسناد مکتوب ۲۰ قرن در آن جای گرفته بود، همچنین تخریب باستانی‌ترین شهر جهان یعنی «بابل» در کنار بی‌تفاوتی‌ها و بلکه مسامحه‌کاری‌های شدید نیروهای آمریکایی و سربرآوردن این آثار از موزه‌ها و کلکسیون‌ها در آمریکا و بعضی کشورهای اروپایی، دوست داران اندیشه و فرهنگ را در بهت و تعجب عجیبی فرو برد.^۱

آنچه گذشت تنها شرح مختصری از بعضی پیامدهای اجتماعی و انسانی اشغال عراق است. امید است به یاری خدواند بزرگ به‌زودی تحقیق مبسوطی در این زمینه تقدیم علاقه‌مندان گردد، اما هدف از یادآوری این نکات مختصر که در راستای عملیاتی کردن طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا صورت گرفت، طرح این سؤال است که اهداف کلان سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد چه بود که برای آمریکایی‌ها دست‌یابی به آن اهداف این‌همه ویرانگری را توجیه می‌کرد؟ واکاوی و پاسخ به این سؤال، بخش اول این نوشتار را به خود اختصاص داده است؛ این‌که آمریکا برای دست‌یابی به این اهداف کلان چه اهداف راهبردی را برنامه‌ریزی کرده بود، مسئله‌ای است که تلاش شده در بخش دوم به آن پاسخ داده شود. بخش سوم کتاب به نقش راهبردی عراق در عملیاتی شدن طرح‌های آمریکا برای پیاده کردن هژمون جهانی خود اختصاص یافته و سرانجام تلاش شده تا بهانه‌ها و استنادات حقوقی دولت‌های اشغالگر در توجیه اشغال این کشور در آخرین بخش این نوشتار مطرح و مورد بحث و بررسی قرار گیرد، اما قبل از پرداختن به این چهار سؤال اصلی که در راستای بررسی اهداف کلان و راهبردی سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد است، لازم است تا به خطوط اصلی سیاست خارجی آمریکا قبل از جنگ سرد نیم‌نگاهی افکنده شود.

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید:

Baker, W Raymand, Cultural Cleaning Iraq: Why Museums Were Looted, Libraries Burned and Academics Murdered. London, GBR: Pluto Press. 2009. & Lawrence, Rothfield, The Rape of Mesopotamia: behind the Looting of the Iraq Museum, The University of Chicago, 2009. & John, M Johnson, The impact on libraries and archives in Iraq of war and looting in 2003-A preliminary assessment of the damage and subsequent reconstruction efforts. The International Information & Library Review. 37, 2005.

پیش‌گفتار: نیم‌نگاهی به سیاست خارجی آمریکا تا پایان جنگ سرد

با قرارداد صلح «اوترخت»^۱ که پس از جنگ‌های طولانی بین قدرت‌های اروپایی بر سر تصاحب بیش‌تر مستعمرات در سال ۱۷۱۴ امضاء گردید، قاره آمریکا بین پرتغال، اسپانیا، فرانسه و انگلیس تقسیم گردید،^۲ لیکن انگلیس که با انگلند و اسکاتلند متحد شده و در حال پیشی گرفتن از رقبای خود بود، قادر شد بر مستعمرات خود در آمریکا به زیان فرانسه بیفزاید. در درگیری‌های بعدی بین انگلیس و فرانسه، انگلیسی‌ها توانستند فرانسویان را شکست دهند و تمام متصرفات فرانسه در آفریقا و آمریکا را به تصرف خود درآورند. در سال ۱۷۶۱ فرانسه با اسپانیا متحد گردید، اما انگلیسی‌ها توانستند اسپانیایی‌ها را نیز شکست دهند و با قرارداد صلح ۱۷۶۳ در پاریس، نواحی شمالی قاره آمریکا از مکزیک به بالا و کانادا به تصرف انگلیس درآمد و بدین‌صورت آمریکای شمالی بخشی از دنیای انگلیسی‌زبان آن روز گردید.

پس از تصویب قوانین سخت از سوی دولت انگلیس در اخذ مالیات در آمریکا، چندین شهر مهاجرنشین با انتخاب نمایندگانی به تشکیل کنگره‌ای در شهر «فیلادلفیا» دست زدند و کالاهای انگلیسی را در ۱۷۷۵ تحریم کردند. بین سپاه انگلیس و قوای مقاومت مهاجران آمریکایی^۳ جنگ درگرفت که منجر به تشکیل ارتش آمریکا و جنگ هفت‌ساله (۱۷۷۶-۱۷۸۳) بین ارتش مهاجرین و نیروهای انگلیسی شد. در این جنگ فرانسویان به پشتیبانی مهاجرین آمریکایی پرداختند، نیروی دریایی فرانسه توانست انگلیس را شکست دهد و در نتیجه انگلیس وادار به شناسایی استقلال ایالات متحده آمریکا گردید. بر اثر عهدنامه صلح ۱۷۸۳، جمهوری جدید آمریکا از طرف مغرب تا رود «می‌سی‌سی‌پی» توسعه یافت، درعین حال کانادا در تصرف انگلیس باقی ماند.^۴

1. utrecht

۲. رابرت روزول پالمر، تاریخ جهان نو، جلد اول، چاپ دوم، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ص ۲۲۸.

3. minutemen

۴. همان، صص ۳۳۷ - ۳۲۷.

آمریکا که خود را از قید استعمار نجات داده بود دیری نپایید که به استعمار ملل دیگر پرداخت، توسعه ارضی و رشد اقتصادی زمینه‌های لازم را جهت شکل‌یابی افکار امپریالیستی در آمریکا فراهم کرد. وسعت قلمرو دولت جدید که در ابتدای استقلال از یک میلیون کیلومترمربع فراتر نمی‌رفت، در اواخر قرن نوزدهم به حدود ۱۰ برابر یعنی ۹/۳۶۳/۰۰۰ کیلومترمربع رسید. سرمایه‌داران اروپایی پس از برطرف شدن موانع و محدودیت‌های وضع‌شده از سوی انگلیس و با توجه به گسترش اراضی و سرزمین‌های حاصلخیز به آمریکا سرازیر شدند. فقدان فنودالیسم و عدم وقوع جنگ‌های طولانی در آمریکا، برخلاف اروپا، و همچنین استفاده از نیروی کار ارزان بردگان، برای سرمایه‌گذاران اروپایی سود هنگفت مالی و در عوض استثمار و قتل هزاران کارگر بومی، آفریقایی و آسیایی را در پی داشت. تولیدات صنعتی آمریکا در آخرین دهه قرن نوزدهم به نیمی از کل تولیدات اروپای غربی رسید. مدیریت مشترک صنایع و بانک‌ها در آمریکا پیدایش سرمایه مالی را به دنبال داشت که باعث ورود آمریکا به مرحله امپریالیسم گردید.^۱

آمریکا قبل از جنگ اول جهانی با استناد به دکترین انزوآطلبی^۲ مونروئه در مناقشات کشورهای اروپایی شرکت نمی‌جست، لیکن آمریکای لاتین را در حوزه نفوذ خویش قرار داده بود و کم‌کم به تقویت نیروهای نظامی خود پرداخت و توانست در ۱۸۹۸ اسپانیا را شکست دهد و بر «پورتوریکو»، «جزیره گوام»، «فیلیپین» و «کوبا» سلطه یابد. این کشور در همان سال تقاضای سیاست درهای باز^۳ در مستعمرات کشورهای اروپایی داشت که نشان بر پیدایش روح امپریالیستی آمریکا برای سلطه بر جهان بود. وقوع جنگ اول جهانی (۱۹۱۸-۱۹۱۴) و شرکت با تأخیر این کشور در آن، موجب تقویت قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا گردید. آمریکا پس از جنگ اول جهانی مقام نخست رشد اقتصادی دنیا را به دست آورد و ۴۰ درصد ذخایر طلای جهانی را به خود اختصاص داد و اینک بر آن بود تا بر مستعمرات قدرت‌های اروپایی چنگ بیندازد.

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید: رک: به کلودزولین، آمریکا در دو قرن (رویا و تاریخ) چاپ دوم، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: نشر آگاه، ۱۳۶۷، صص ۱۶۵ - ۱۲۵. همچنین، فرانک ال شونل، آمریکا چگونه آمریکا شد، چاپ دوم، ترجمه ابراهیم صدیقانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، صص ۱۴۴-۱۲۳.

2. Isolation

3. open door policy

در معاهده «ورسای» که پس از پایان جنگ اول جهانی منعقد گردید، آمریکا قانع به سهم تخصیص یافته نگردید و با عقد پیمان‌های دوجانبه با انگلیس، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و آلمان امتیازات زیادی از جمله حضور قوی کمپانی‌های نفتی این کشور در بهره‌برداری از نفت عراق، عربستان، کویت و بحرین را به دست آورد.^۱ آمریکا با دادن وام‌های هنگفت به کشورهای اروپایی در اوایل دهه ۱۹۲۰، سلطه مالی و اقتصادی خود را بر اروپا توسعه داد. دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات با همکاری صاحبان سرمایه و شرکت‌های بزرگ به وجود آمدند، «شورای روابط خارجی» در ۱۹۲۱ تشکیل شد که در تعیین اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا نقش زیادی بازی کرده است. منافع ملی آمریکا در این زمان به‌نحوی به‌وسیله این شورا تعیین گردید که توسعه‌طلبی و دسترسی بی‌قید و شرط به بازارها و مواد خام آسیا و همچنین بازارهای انگلیس را ضروری می‌ساخت،^۲ و پس از وقوع جنگ جهانی دوم بستر این توسعه‌طلبی فراهم شد.

پشتیبانی از انگلیس در مقابل نیروهای محور (آلمان، ژاپن، ایتالیا)، مقابله با توسعه‌طلبی ژاپن، افزایش توانایی‌های نظامی و سرانجام ورود با تأخیر به جنگ جهانی دوم، از جمله اقداماتی بود که آمریکا را برای ورود به عرصه جهانی به‌عنوان یک امپریالیست مهیا ساخت. پایان جنگ دوم جهانی تغییرات زیادی در صحنه بین‌الملل به دنبال داشت، از سویی انگلیس و فرانسه که پیش از جنگ بیش‌ترین مستعمرات را در اختیار داشتند، به علت خسارت‌های وارده از جنگ به‌سختی بر سر پای خود ایستاده بودند و از سوی دیگر شوروی، متحد دیروز، با ارتش سرخ و شعارهای ضد سرمایه‌داری خود به دنبال تأثیرگذاری هر چه بیش‌تر بر صحنه بین‌الملل، به‌عنوان رقیبی در مقابل غرب قد علم کرده بود. بدین گونه بود که حاکمیت فضای دوقطبی بر جهان سیاست پس از جنگ دوم جهانی، زمینه را برای رهبری جهان سرمایه‌داری به‌وسیله آمریکا فراهم ساخت.

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین برآیند جنگ جهانی دوم سر برآوردن آمریکا به‌عنوان نخستین قدرت نظامی و اقتصادی جهان بود. این کشور به جهت دوری از میدان‌های

۱. ن. سیواچیف، الف. یازکوف، تاریخ ایالات متحده پس از جنگ جهانی اول، ترجمه رحیم نامور، تهران: ابوریحان، ۱۳۶۱، ص ۴۸.

۲. لورنس اچ شوب، ویلیام میتلر، تراست مغزهای امپراطوری، ترجمه منصورآسیم و علی‌رضایی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۲، ص ۴۱۲، و همچنین، ویلیام سولیوان، مأموریت در ایران، ترجمه محمود مشرفی، تهران: انتشارات هفته، ۱۳۶۱، چاپ سوم، ص ۲۴.

جنگ نه تنها از آسیب مصون مانده بود، بلکه با تجهیز ماشین آلات صنعتی، تولید خود را به پنجاه درصد افزایش داده و باعث گردید که در پایان جنگ نیمی از کالاهای صنعتی ساخته شده در جهان و نیمی از کشتی های جهان را در اختیار داشته باشد.^۱ رشد بالایی تولید در آمریکا احتیاج به بازارهای جدیدی داشت که در صورت فقدان آن نتایج وحشتناک اقتصادی و بیکاری، دامن گیر آمریکا می گردید. به نظر می رسد آمریکا قبل از ورود به جنگ، داعیه رهبری جهان پس از جنگ را در سر می پروراند،^۲ از این رو کشف اتم و به کارگیری آن علیه ژاپن، گرچه در ظاهر برای وادار کردن ژاپن به تسلیم بود، اما آمریکا با این عمل در نظر داشت تا از جهت نظامی نیز برتری خود را بر جهان به تصویر بکشاند، زیرا ژاپن چند روز قبل تسلیم خود را اعلام کرده بود.

قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا با طراحی سازمان هایی چون «صندوق بین المللی پول» و «بانک بین المللی ترمیم و توسعه» (بانک جهانی) به منظور طراحی و حفظ یکپارچگی حاکمیت این کشور بر اقتصاد جهان و مقابله با موج استقلال خواهی در کشورهای مستعمره تکمیل گردید، آمریکایی ها برای حفظ امنیت جهانی جهت سرمایه گذاری و تأمین آبراه های بین المللی اقدام به تأسیس سازمان ملل نمودند.^۳ شکست آلمان و ژاپن در جنگ دوم جهانی، تصویب قانون اساسی ژاپن (۱۹۴۷)، امضای پیمان امنیتی آمریکا با ژاپن (۱۹۵۱) و طرح مارشال^۴ (۱۹۴۷) باعث گسترش حاکمیت و سلطه این کشور در جهان گردید. اصل چهار ترومن^۵ (۱۹۴۹) و تأسیس

۱. استفن امبروز، روند سلطه گری: تاریخ سیاست خارجی آمریکا، چاپ دوم، ترجمه احمد تابنده، تهران: انتشارات چاپخش، ۱۳۵۶، ص ۱۵.

۲. تراست مغزهای امپراطوری، پیشین، صص ۳۴ - ۱۳۳.

۳. همان، صص ۱۳۷ - ۱۳۵.

۴. طرح مارشال (marsail plan) توسط وزیر امور خارجه آمریکا، جورج. سی. مارشال در ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) در کنفرانس اقتصادی پاریس اعلام شد. براساس طرح وزیر خارجه آمریکا، برای جلوگیری از نفوذ شوروی در اروپای غربی، آمریکا خود را موظف می دید تا در بازسازی اقتصادی این کشورها مشارکت کند. طی سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۴۸ (۱۳۳۱ تا ۱۳۲۷)، آمریکا حدود پانزده میلیارد دلار کمک و اعتبار در اختیار کشورهای اروپای غربی قرار داد.

۵. اصل چهار ترمن (point For program) توسط ترومن رئیس جمهور آمریکا در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ (۳۰ دی ۱۳۲۷) اعلام شد و براساس آن کشورهای مختلف دریافت کننده کمک های خارجی آمریکا زمینه های لازم برای استفاده بهینه از کمک ها و سرمایه گذاریهای آمریکا در کشورهای کمک شونده را فراهم می ساخت. ترومن بر آن بود که آمریکا بوسیله تأمین کمک های فنی در کشورهای توسعه نیافته ی جهان، نقش رهبری را در این کشورها بدست گیرد. اجرای برنامه اصل چهار ترومن در ایران براساس مقاله نامه های سال ۱۹۵۱ بین رزم آراء (نخست وزیر) و دکتر گریدی (سفیر آمریکا در ایران) بود و در زمان نخست وزیری دکتر مصدق نیز تجدید گردید.

پیمان ناتو^۱ (۱۹۴۹) نشان داد که آمریکا به دنبال استفاده همزمان از اهرم‌های نظامی و اقتصادی برای سلطه کامل بر جهان است.

آزمایش بمب هیدروژنی در اوت ۱۹۵۳ به وسیله اتحاد جماهیر شوروی و متعاقب آن دسترسی آن‌ها به موشک‌های هسته‌ای در ۱۹۵۷ باعث شد تا بازدارندگی یک‌جانبه آمریکایی‌ها - که با مسلح شدن این کشور به بمب اتم در اواخر جنگ دوم جهانی شروع شده بود - به توازن متقابل بین دو ابرقدرت تغییر یابد. جنگ کره و سرانجام امضاء پیمان ترک مخاصمه به وسیله «آیزنهاور» رئیس‌جمهور آمریکا که در تبلیغات ریاست جمهوری قول داده بود این جنگ را به پایان برساند، ناتوانی استراتژی «همه‌جانبه» یا «تلافی بزرگ» این کشور را نیز ثابت کرده بود. از سوی دیگر وقوع انقلاب کمونیستی در چین ۱۹۴۹/۱۳۲۸ و استقرار یک دولت تندرو در این کشور و همچنین روی کار آمدن جمال عبدالناصر در مصر در سال ۱۹۵۴/۱۳۳۳ و ملی کردن کانال سوئز از سوی این کشور، به قدرت رسیدن طرفداران ناصر در سوریه و اتحاد این دو کشور، خیزش جنبش‌های ضد استعماری در الجزایر، لبنان، اردن و تنفر از سیاست‌های فرانسه و انگلیس در خاورمیانه و آمادگی شوروی برای پر کردن خلأ قدرت در خاورمیانه، آمریکا را نسبت به منابع نفتی این کشورها سخت نگران کرد.^۲ آخرین نکته در اعلام استراتژی جدید آمریکا را باید ایجاد پیمان‌های نظامی دوجانبه و منطقه‌ای و رقابت شدید شوروی و این کشور در یارگیری و تصاحب منافع دانست.

عوامل فوق باعث شد که آیزنهاور در دوره اول ریاست جمهوری خود (۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷) با اتخاذ مشی «دیدگاه نو»^۳ بکوشد تا آمریکا را از حالت انفعال خارج سازد و به دست‌اندازی در مستعمرات سابق انگلیس و فرانسه در آسیا و آفریقا بپردازد. اساس

۱. پیمان ناتو (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) در ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) و با شرکت کشورهای آمریکا، کانادا، فرانسه، بلژیک، لوکزامبورگ، هند، انگلیس، دانمارک، ایسلند، ایتالیا، نروژ و پرتغال تشکیل شد و اندکی بعد آلمان، یونان و ترکیه نیز به آن پیوستند. فرانسه در ۱۹۶۶ از شاخه‌ی نظامی ناتو خارج شد. این پیمان اساساً بر ضد شوروی و کشورهای اروپای شرقی بسته شد و براساس ماده پنجم آن، اعضای پیمان اعلام کردند که حمله به هر یک از دولت‌های عضو را حمله به تمام اعضا می‌دانند، و اگر به کشوری حمله‌ی مسلحانه شود هر یک از کشورهای دیگر، با هر عملی که لازم بدانند، به آن کشور کمک خواهد کرد. در برابر ناتو، پیمان ورشو قرار داشت که مرکب از اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی بود که با فروپاشی شوروی از هم فروپاشید.

۲. آندره فونتن، تاریخ جنگ سرد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۷، صص ۹۰-۷۰.

3. new look

راهبرد جدید آیزنهاور (دیدگاه نو)، راهبرد «دفاع پیرامونی» ترومن رئیس‌جمهور آمریکا بود که به سیاست در برگیری و سد نفوذ معروف گشته بود، لیکن با تغییر جدی در جهت‌گیری نیروهای مسلح این کشور با کارایی مؤثر و صرف هزینه کمتر. بر اساس دکترین آیزنهاور نیروهای زمینی آمریکا که در بحران کره ناکارآمدی خود را نشان داده بودند، اهمیت کم‌تری یافته و ناوگان هسته‌ای و نیروی هوایی آمریکا، اهمیت بیش‌تری از گذشته پیدا کردند.^۱ اما باین‌وجود در دوره دوم ریاست جمهوری آیزنهاور (۱۹۵۷ تا ۱۹۶۱)، شوروی توانست با پرتاب موشک‌های «اسپوتنیک» به فضا تا حدودی برتری خود نسبت به آمریکا را ثابت نماید.^۲

از سوی دیگر و برای گسترش سلطه نظامی آمریکا در جهان، به پیشنهاد آیزنهاور، کنگره این کشور برنامه اعطای کمک‌های نظامی و اقتصادی به کشورهای دیگر را مشروط به اجازه استفاده نظامی از خاک این کشورها کرد. شوروی‌ها به‌درستی نمی‌توانستند درک کنند که چرا انگلیسی‌ها این‌گونه به آمریکا اجازه می‌دهند که در مناطق تحت نفوذ آن‌ها دخالت نمایند، لیکن انگلیسی‌ها قانع شده بودند که از این‌پس باید از طریق اعمال نفوذ سیاست‌های آمریکایی در منطقه حضورداشته باشند.^۳ ازجمله کشورهایی که در سیاست جدید، موردتوجه راهبرد نویسان آمریکایی قرار گرفت ایران بود.

آمریکایی‌ها که به نقش ممتاز ایران در دفاع محیطی و راهبردی از منابع خود برای سلطه بر خاورمیانه و مقابله با شوروی واقف بودند، بر این پایه حفظ و ثبات رژیم شاه در ایران را به یکی از اهداف سیاست خارجی خود تبدیل کردند و از همین روی تهدیداتی که متوجه رژیم شاه بود را در دو حوزه داخلی (جنبش‌های ضد استعماری و ضد استبدادی) و حوزه خارجی (حمله شوروی یا یکی از کشورهای دوست شوروی به ایران) ارزیابی می‌کردند و برای مقابله با این تهدیدات به انعقاد روابط نظامی - امنیتی گسترده با ایران روی آوردند.

۱. ماری جی، گازپروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی رسا، صص ۲۱۴-۲۱۳.

۲. علیرضا ازغندی، نظام بین‌الملل، بازدارندگی و همپایگی استراتژی، تهران: نشر قوس، ۱۳۷۰، صص ۳۲-۳۰.

۳. همانجا

انجام پروژه «اپیکس» (نصب دستگاه‌های مراقبت و استراق سمع آمریکا در مرزهای شمالی ایران) از جمله همکاری‌های مهم اطلاعاتی این کشور و ایران بود که خصوصاً با توجه به پرتاب موشک «اسپوتنیک» شوروی به فضا و سقوط هواپیماهای شناسایی «یو-۲» آمریکا در سال ۱۹۶۰، در جمع‌آوری اطلاعات از آزمایش‌های موشکی در داخل شوروی برای آمریکا اهمیت حیاتی پیدا کرده بود، این پروژه که بیش از پانصد میلیون دلار هزینه در بر داشت، اشتغال دائمی کارشناسان نظامی این کشور در ایران را ایجاب می‌کرد.^۱

اقدام دیگر آمریکا وادار کردن ایران در پیوستن به پیمان «ستو» بود که نقش مهمی در استراتژی دفاع پیرامونی آمریکا بازی می‌کرد. پیمان ستو، نخست در سال ۱۳۳۳/۱۹۵۴ در بغداد به وجود آمد و از این‌روی در ابتدا نام «بغداد» به خود گرفت. این پیمان در ابتدا بین عراق و ترکیه منعقد گردید و پس از آن پاکستان و انگلیس به آن پیوستند و سرانجام ایران در مهرماه ۱۳۳۴ به آن پیوست. در بررسی عوامل پیدایش این پیمان نظامی، باید از روی کار آمدن «جمال عبدالناصر» در ۱۳۳۳/۱۹۵۴ در مصر و بیرون رفتن این کشور از حلقه نفوذ انگلیس، خیزش جنبش‌های ضد استعماری و ناسیونالیستی در خاورمیانه، ترس انگلیس و فرانسه از سرنوشت دیگر دولت‌های وابسته در منطقه و همچنین استراتژی «دفاع پیرامونی» آمریکا که لزوم ایجاد یک سازمان امنیت منطقه‌ای همچون «ناتو» در اروپا را برای خاورمیانه ایجاب می‌کرد، نام برد.

ایران به جهت واقع شدن بین اتحاد جماهیر شوروی و مناطق نفتی خلیج فارس، مهم‌ترین کشور برای اجرای سیاست آمریکا به شمار می‌رفت.^۲ آمریکا در پیمان بغداد به عنوان یک ناظر شرکت کرد و به صورت رسمی به عضویت این پیمان در نیامد. شاید علت آن در تلاش آمریکا برای جلوگیری از حساسیت بیش‌تر، در روابط با شوروی و همچنین مصر زمان جمال عبدالناصر و درگیری آمریکا در منازعه اعراب و اسرائیل بود. البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که ایران هنوز از نظر امنیتی در محدوده نفوذ بریتانیا منظور می‌گردید. پیمان امنیتی بغداد با وقوع کودتای دست چپی در عراق ۱۳۳۷/۱۹۵۸، دچار ضربه مهلکی گردید. عراق رسماً در ۱۳۳۸/۱۹۵۹ از این پیمان

۱. فرد مالیدی، تکوین دومین جنگ سرد جهان، ترجمه هرمز همایون فرد، تهران: نشر آگاه، ۱۳۶۴، ص ۱۱۰.

۲. گازیوروسکی، پیشین، ص ۲۱۴.

خارج گردید و مقر آن به آنکارا انتقال یافت و از این پس نام پیمان مرکزی یا «ستو» که مرکب از ایران، ترکیه، پاکستان و انگلیس بود به خود گرفت.

همچنین در پی تحولات منطقه، آمریکا پیمان‌های نظامی دوطرفه با سه کشور ایران، ترکیه و پاکستان منعقد کرد. بر اساس پیمان‌نامه‌ای که با ایران منعقد گردید، ایران به دولت آمریکا اختیار داده بود که در صورتی که این کشور مورد حمله و یا تجاوز کشور دیگری قرار گیرد، آمریکا حق انجام اقدامات لازم از جمله اعزام نیروهای مسلح به ایران را داشته باشد.^۱

از سوی دیگر به دنبال فروکش کردن جنگ سرد، در اواخر دهه ۱۹۶۰/۱۳۴۰ و برجسته شدن مسائل اقتصادی، پیمان ستو به ابزاری برای همکاری محدود اقتصادی تبدیل شد.^۲ با نظارت کمیته ارتباطات ستو و با تأمین مالی از سوی آمریکا و انگلیس، بزرگراه‌ها، راه‌آهن، خطوط ارتباط هوایی پستی و مخابراتی در کشورهای عضو ستو توسعه یافت.

آمریکا بر آن بود تا با انجام این اقدامات، افکار عمومی این کشورها را نسبت به حضور نیروی‌های نظامی خارجی تغییر داده و با از بین بردن علانم ظاهری فقر، نارضایتی مردم را کاهش داده و به عنوان یک راهبرد ضد شورش، زمینه‌های ایجاد جنبش‌های اجتماعی و سیاسی که غالباً از سوی گروه‌های کمونیستی هدایت می‌گردید را خنثی نماید.

در دهه ۴۰/۶۰ با روی کار آمدن کندی (۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳) اتفاقاتی در صحنه جهانی به وقوع پیوست که دو ابر قدرت شوروی و آمریکا را به سیاست مشترکی کشاند که در تاریخ روابط بین‌الملل به دوره «تنش‌زدایی» معروف است. از سویی بحران موشکی کوبا باعث شد که نقش قدرت نظامی و کاربرد فراوان آن در سیاست خارجی از سوی طرفین مورد ارزیابی و تجدیدنظر قرار گیرد، خصوصاً این‌که هزینه‌های بسیار زیاد سرمایه‌گذاری در تسلیحات نظامی با توجه به وارد شدن اروپای غربی و ژاپن در عرصه جهانی اقتصاد، ایجاب می‌کرد تا شوروی و آمریکا به کاهش سرمایه‌گذاری در عرصه تسلیحات بپردازند. از نقطه نظر فضای بین‌الملل نیز این نکته که بسیاری از کشورهای

۱. پیتراوری، تاریخ معاصر ایران، از کودتای ۲۸ مرداد تا اصلاحات ارضی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: موسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۸، ص ۱۳۸.

۲. گازیوروسکی، پیشین، ص ۲۶۷.

جهان سوم علاقه‌مند به بی‌طرف ماندن در رقابت دو بلوک بودند، عامل مهمی شد که دو ابرقدرت را به ترجیح دادن منافع ملی خود بر منافع استعماری‌شان بکشاند. در این زمینه دکترین «همزیستی مسالمت‌آمیز» خروشچف، رئیس‌جمهور اتحاد شوروی با سه ویژگی اجتناب از جنگ، امکان انقلاب از راه صلح و تنوع طرق نیل به سوسیالیسم را نباید نادیده گرفت.^۱ این‌گونه بود که «راهبرد صلح» کندی در سیاست خارجی جایگزین راهبرد «انتقام همه‌جانبه» آیزنهاور شد. راهبرد صلح مبتنی بر دو نظریه «واکنش انعطاف‌پذیر» و «اتحاد برای پیشرفت» بود. نظریه «واکنش انعطاف‌پذیر» که پس از قتل کندی به وسیله جانسون (۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸) نیز ادامه یافت، مبتنی بر مقدوراتی بود که به کارگیری قاطعانه و کنترل‌شده نیرو را در طیف کامل مخاصمات در زمان و مکانی که آمریکا انتخاب می‌کرد به شیوه‌ای که دشمن نتواند خود را تطبیق دهد در برمی‌گرفت. نظریه اتحاد برای پیشرفت در واقع برنامه‌ای برای مقابله با جنبش‌های ضد استعماری رو به افزایش در کشورهای جهان سوم بود که برنامه اصلاحات ارضی و سپس انقلاب سفید شاه در ایران را در پی داشت. راهبرد انتقال مرکز ثقل درگیری دو ابرقدرت از اروپا به جهان سوم، پذیرش وضع موجود از سوی دو ابرقدرت و اعتراف طرفین به عدم توانایی به دگرگون ساختن وضع موجود بود.^۲

با قتل کندی در ۲۳ نوامبر ۱۹۶۳/ ۲ آذر ۱۳۴۲، در شهر دالاس آمریکا، «لیندون جانسون» جانشین کندی، به ریاست جمهوری کاخ سفید رسید. (۱۹۶۹-۱۳۴۸/۱۹۶۳-۱۳۴۲) جانسون که قبل از ریاست جمهوری، از لزوم و اهمیت آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی سخن می‌گفت، پس از تکیه زدن بر تخت ریاست جمهوری، از حکومت‌های دیکتاتوری در ویتنام جنوبی، تایوان، پاکستان، فیلیپین و ایران جانب‌داری کرد. بهانه وی برای اعمال زور و سرکوب از سوی این حکومت‌ها، خطر کمونیسم بود. رویه جانسون در سیاست خارجی آمریکا باعث شد که این کشور در یک جنگ

۱. فرهاد درویشی سه تلافی، پژوهشی در ضایعات امنیتی ایران و آمریکا (از سقوط مصدق تا سقوط شاه)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، (تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۲)، ص ۱۳۸ به نقل از س. جلیلی، «نظریه اجتناب‌ناپذیری جنگ‌ها و تحول آن در کشور شوروی»، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۴۰ به نقل از داریوش اخوان زنجانی، «ساختار جامعه بین‌الملل»، ص ۲۰.

تمام عیار در ویتنام درگیر گردد و سرانجام شکست و رسوایی بزرگی برای بزرگ‌ترین قدرت نظامی دنیا به ارمغان آورد^۱ که در تحولات جهانی تأثیر بسزایی داشت.

جهان در ورود به دهه ۵۰/۷۰ تغییرات زیادی به خود دیده بود. از نظر نظامی، بن‌بست اتمی در روابط ابرقدرت‌ها و عدم امکان کاربری نامحدود آن موجب گردید که بعضی کشورها علی‌رغم ضعف نسبی نظامی، در عرصه بین‌الملل دارای نقش شوند و کشوری چون چین به عنوان یک قدرت درجه اول به‌شمار آید. همچنین قدرت‌های جدیدی چون اروپای غربی و ژاپن در عرصه روابط بین‌الملل مطرح گردیدند.^۲ تجربه تلخی که آمریکایی‌ها از شکست در ویتنام به دست آورده بودند نیز نشان کافی بر محدودیت به‌کارگیری توان نظامی در مقابل اراده‌های ملی را ثابت کرده بود.

از نظر سیاسی نیز پیدایش سازمان‌هایی چون جنبش غیرمتعهدها، گروه ۷۷، سازمان اوپیک و دیگر تشکل‌های منطقه‌ای، موجب تأثیرگذاری آن‌ها بر حوادث سیاسی جهان شده بود. تجربه شکست آمریکا در جنگ ویتنام، این کشور را به این نتیجه رسانده بود که توان اقتصادی، پایه و اساس دیگر قدرت‌ها است، از این‌رو ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا در ژوئیه ۱۹۷۱ اعلام کرد که چین، ژاپن، اتحاد شوروی، اروپای غربی و آمریکا پنج قدرت اقتصادی دنیا هستند و لذا در سی‌ساله آخر قرن بیستم با جهانی چندقطبی روبه‌رو هستیم.^۳ از نظر منطقه‌ای نیز، خروج انگلیس در جولای ۱۹۶۷ از خلیج فارس و لزوم پر کردن خلأ قدرت ناشی از این عقب‌نشینی، تحریم نفتی آمریکا و برخی از متحدانش توسط کشورهای عربی - که در صورت درازمدت شدن تحریم، موجب فلج شدن اقتصاد آمریکا و غرب می‌گردید،^۴ - در عین حال بعضی تحلیل‌ها از برنامه‌ریزی آمریکا در تحریم نفتی غرب از سوی اعراب، - به دلیل گران شدن قیمت نفت و در نتیجه نیاز بیش‌تر جهان به دلار این کشور برای خرید نفت دلالت دارد که در بخش اول این نوشتار در این رابطه بیش‌تر سخن گفته خواهد شد - باعث شد که با روی کار آمدن نیکسون در ۱۳۴۸/۱۹۶۹ تنش‌زدایی در روابط دو ابرقدرت

۱. غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ج اول، چ سوم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، ص ۲۹۵.

۲. فرهاد درویشی سه‌تلافی، پیشین، ص ۱۸۶، به نقل از محمد فرد سعیدی، نظام بین‌المللی معاصر، ص ۲۱.

۳. پل کندی، پیشین، ص ۵۷۴.

۴. فرهاد درویشی سه‌تلافی، پیشین، ص ۱۸۴، به نقل از هنری کسینجر، سیاست خارجی آمریکا، ص ۷۲.

شکل کامل‌تری یابد. کی سنجر طراح سیاست خارجی آمریکا اعلام کرد، برداشت این کشور در دو دهه پس از جنگ دوم جهانی که فکر می‌کرد می‌تواند با تسلط بر فناوری‌های برتر و مهارت در مدیریت بر نظام بین‌المللی مسلط گردد، برداشتی سطحی از نظام بین‌المللی بوده است،^۱ از این‌روی آمریکایی‌ها اصرار بر توافق همه‌جانبه با شوروی داشتند که بتوانند وضع موجود را حفظ نمایند. طرفین کوشیدند تا مسائل مورد اختلاف خود را حل نمایند و از طریق انعقاد قراردادهایی سلطه مشترک خود را بر فناوری هسته‌ای^۲ حفظ نمایند. بر این مبنا بود که آمریکایی‌ها تلاش کردند قسمتی از هزینه‌های نظامی را بر دوستان خود تحمیل نمایند.

در این راستا جوهره دکترین نیکسون که در ژوئیه ۱۳۴۸/۱۹۶۹ در جزیره گوام اعلام شد، بر تشویق متحدین آسیایی آمریکا به افزایش هزینه‌ها و توانایی‌های نظامی جهت ایفای نقش مهم‌تری در تأمین امنیت داخلی، دفاعی و منطقه‌ای خود و حراست از منافع ایالات متحده آمریکا استوار بود. کی سینجر معتقد بود که عدم استفاده از هم‌پیمانان آمریکا، از نارسایی‌های سیاست خارجی آمریکا طی دوره‌های قبل بوده است. محدود کردن نفوذ شوروی در خلیج فارس، دسترسی به نفت و گاز، بندرها و راه‌های هوایی و دریایی، در اختیار داشتن فرصت‌های سرمایه‌گذاری و بازرگانی ازجمله عوامل اولویت یافتن خلیج فارس در دکترین نیکسون بود.

دکترین نیکسون به پیروی از سیاست کلی آمریکا در خاورمیانه، در راستای حفظ منافع آمریکا و غرب با این هدف که خلیج فارس و اقیانوس هند را با نیروی دریایی حفظ نماید مطرح گردید. ایران به‌عنوان ستون نظامی و عربستان سعودی مالی سیاست آمریکا در خلیج فارس و به‌عنوان دو بازیگر اصلی حفظ ثبات منطقه و عبور بدون وقفه نفت از تنگه هرمز درآمدند. ایران در طراحی سیاست خارجی آمریکا، نقش ژاندارم و محافظ منافع غرب، به‌ویژه آمریکا در خلیج فارس و همچنین به‌عنوان یک عامل بازدارنده در برابر جنبش‌های استقلال‌طلبانه در منطقه درآمد. اعزام نیرو به عمان برای

۱. در این رابطه دو ابرقدرت شوروی و آمریکا قرارداد «سالت» را در ۱۹۷۲ (نیکسون و برژنف) امضاء کردند که تعداد موشک‌های ضد موشک بالستیک و سایر جنگ‌افزارهای تهاجمی دو طرف محدود گردد.

۲. علیرضا ازغندی، پیشین، صص ۴۷-۴۶.

سرکوب جنبش «ظفار»^۱ در همین راستا ارزیابی می‌شود. از اهداف دیگر آمریکا در طراحی سیاست خارجی دهه ۷۰، جلوگیری از درگیر شدن در یک جنگ آسیایی چون ویتنام بود. این کشور با تسلیح دولت‌های ایران، پاکستان و عربستان، آن‌ها را در خدمت امنیت آمریکا و منطقه به‌کار گرفت. در عین حال آمریکا با قطع کمک‌های نظامی به ایران در ۱۳۴۸/۱۹۶۹ و تشویق رژیم شاه به خرید سلاح‌های نظامی پیشرفته، توانست اقتصاد در حال بحران خود را نیز نجات دهد.

تلاش شاه برای انبار کردن انواع تجهیزات پیشرفته و فروش بیش از نیمی از تسلیحات نظامی آمریکا به ایران در اواخر حکومت شاه، با توجه به بعضی نگرانی‌ها که نسبت به ثبات و امنیت رژیم شاه از سوی بعضی در داخل و خارج ایران مطرح می‌شد،^۲ باعث شد که کنگره این کشور نسبت به برنامه فروش گسترده جنگ‌افزار در ۱۹۷۴ محدودیت‌هایی تصویب نماید.^۳ احتمال فروپاشی رژیم^۴ با توجه به وجود جاسوسان شوروی در کادر رده‌بالای ارتش^۵ و دسترسی شوروی به ابزار و فن‌های پیشرفته در این سلاح‌ها، امضای قرارداد ۱۳۵۴/۱۹۷۵ ایران و عراق، کاهش بحران بین دو کشور،^۶ عدم توانایی ارتش ایران در نگهداری و استفاده از تجهیزات پیشرفته، بحران اقتصادی ایران که باعث تعطیلی بسیاری از پروژه‌های بزرگ‌شده بود^۷ و پیامدهای منفی حضور ده‌ها هزار نفر مستشار آمریکایی در ایران که در صورت فروپاشی رژیم ممکن

۱. با خروج انگلستان از منطقه خلیج فارس، چریک‌های ظفار که از سوی چین، یمن جنوبی و شوروی حمایت می‌شدند به حملات چریکی علیه سلطان‌نشین عمان دست زدند. چریک‌های ظفار مجموعه‌ای از عناصر انقلابی شیخ‌نشین‌های خلیج فارس بودند که در پی شکست‌های پی‌درپی از حکومت‌های محلی به مناطق کوهستانی جنوب عمان پناه برده بودند و در ژوئن ۱۹۶۵ جبهه آزادی‌بخش ظفار را به‌وجود آوردند. استقلال یمن در ۱۹۶۸ باعث تقویت این جبهه شد، حکومت عمان به راهنمایی انگلیس از ایران برای سرکوب آن‌ها کمک خواست و شاه نیز به‌عنوان ژاندارم منطقه به عمان نیرو اعزام نمود. نیروهای نظامی رژیم شاه در پوشش پیمان «استو» و انجام مانور در ۱۳۵۱/۱۹۷۲ وارد عمان شدند و تا ۱۳۵۶/۱۹۷۷ در آن‌جا ماندند و این جنبش را سرکوب نمودند که کاملاً در راستای حفظ منافع غربی‌ها بود و هیچ ارتباطی با تأمین منافع ایران نداشت. رژیم شاه در همین زمینه به پاکستان، سومالی و یمن شمالی برای مقابله با یمن جنوبی کمک نظامی کرد. رک. امین سایکل، سیاست خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۰۰، ترجمه عباس فخر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۱، صص ۲۱۵-۲۱۲.

۲. غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۳.

۳. همان، ص ۵۴۴.

۴. جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی، جلد اول، تهران: نشر کویر، ۱۳۷۱، ص ۳۶۸.

۵. غلامرضا نجاتی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۲.

۶. همان، ص ۵۴۴.

۷. همان، ص ۵۴۵.

بود در معرض خطر (گروگان‌گیری) قرار گیرند،^۱ از عواملی بود که در اعتراض به فروش گسترده تسلیحات به رژیم شاه در سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌های سناتورهای بعضی مقامات نظامی آمریکا چون وزارت دفاع عنوان می‌شد و همین امر باعث اتخاذ مواضع جدید در شعارهای انتخاباتی کارتر شد.

راهبرد جدید سیاست خارجی آمریکا که در تبلیغات انتخاباتی جیمی کارتر رئیس‌جمهور این کشور (۱۳۵۵-۱۳۵۹/۱۹۷۵-۸۰) اعلام شده بود، تأکید بر حقوق بشر در صحنه بین‌الملل و تجدیدنظر در برنامه فروش تسلیحاتی عظیم آمریکا به رژیم‌های دیکتاتوری بود. وزیر خارجه این کشور (سایروس و ونس) نیز تلاش کرد تا اقدامات و عملیات مخفی سازمان سیا و شورای امنیت را در جهان کاهش دهد. اگرچه در ابتدا کارتر تعهدات نظامی و سیاسی کشورش را در برخورد با برخی از کشورهایی که آمریکا مدعی بود حقوق بشر را نقض کرده‌اند، مانند آرژانتین، اتیوپی و اوگاندا به حالت تعلیق درآورد؛^۲ در بدو امر نیز با توجه به حمایت شاه از رقیب کارتر در انتخابات ریاست جمهوری و با نظام پلیسی که وی بر کشور حاکم کرده بود، شاه در پشتیبانی دولت آمریکا از سلطنتش دغدغه خاطر داشت، اما به‌زودی کارتر روابط نزدیکی با شاه پیدا کرد و باعث شد که پیشرفته‌ترین تسلیحات نظامی در اختیار رژیم پهلوی قرار گیرد.

در پیگیری سیاست‌های جدید دولت آمریکا جیمی کارتر در پائیز ۱۳۵۶/۱۹۷۷ تصمیم خود را مبنی بر انجام فروش هواپیماهای آواکس به ارزش ۱/۲۳ میلیارد دلار به رژیم شاه اعلام کرد^۳ که نمایشگر چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در سیاست‌های اعلام شده وی بود.^۴ اگرچه، باوجود مخالفت‌های گسترده خصوصاً ترس از دست‌یابی شوروی^۵ به

۱. همان، ص ۵۴۸.

۲. ابراهیم متقی، تحولات سیاست خارجی آمریکا در ساختار جدید نظام بین‌الملل (۱۹۹۶-۱۹۹۱)، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۵، ص ۱۷۹. ص ۱۷۹.

۳. عقاب و شیر، ج ۱، ص ۳۶۶.

۴. همان، ص ۳۶۷.

۵. در ۱۳۴۹/۱۹۷۰ و در زمان ریاست جمهوری نیکسون، شاه اصرار به خرید هواپیماهای اف - ۱۴ و ناوشکن اسپروانس از آمریکا داشت. همین استدلال یعنی دست‌یابی شوروی به ابزار الکترونیکی که بر روی این هواپیما نصب شده بود از سوی مخالفین فروش این تسلیحات ابراز می‌شد، کشف جاسوسی سرلشکر مقرری از عوامل جاسوسی شوروی که در ستاد مشترک ارتش رژیم شاه مشغول بود در ۱۳۵۵ (وی به جاسوسی اعتراف کرد و در ۱۳۵۶ اعدام شد)، نیز این استدلال را تقویت می‌کرد. رک: غلامرضا نجاتی، پیشین، جلد اول، ص ۵۲۴.

فناوری فوق پیشرفته این تسلیحات و خطرناک قلمداد کردن انجام این معامله برای امنیت ملی آمریکا، کارتر مجبور به پس گرفتن پیشنهاد خود از کنگره شد،^۱ اما در عین حال با اصرار و پشتیبانی همه‌جانبه کارتر و سائرس و نس، این معامله در ۷ اکتبر همان سال با اصلاحاتی به تصویب رسید.^۲ استدلال اقتصادی دولت کارتر این بود که فقط از طریق صنعت هواپیماسازی است که می‌تواند موازنه پرداخت‌ها را حفظ کند.^۳ در خرداد ۱۳۵۷، کارتر موافقت خود را با ساخت ۱۲ نیروگاه هسته‌ای در ایران اعلام کرد. هزینه این طرح که قرار بود در مدت ۱۰ سال ساخته شود، ۲۰ میلیارد دلار پیش‌بینی شده بود.^۴

از آن‌جا که دولت‌های آمریکایی در مدت ۲۵ سال (۵۷ - ۱۳۳۲) استقلال سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران را بازپس اهداف استعماری خود در منطقه قرار داده بودند، باعث شد که در خلال مبارزات در دوران انقلاب اسلامی و به‌خصوص سال‌های آخر حیات رژیم پهلوی، دولت آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین دشمن اصلی ملت ایران به‌شمار رود و در شعارهای مردم انقلابی مورد حمله قرار گیرد. اوج‌گیری مبارزه و حمله به تأسیسات آمریکایی در شهرهای مختلف ایران موجب شد که از آبان ۱۳۵۷، مقامات آمریکایی برای مصون ماندن از حملات گروه‌های عظیم مردمی با وسایط نقلیه زرهی و همراه محافظین مسلح از مقرهای خود بیرون بیایند. سفارت و دیگر تأسیسات آمریکایی‌ها نیز به‌وسیله کامیون‌های مملو از سربازان مسلح به سلاح‌های خودکار در برابر این‌گونه خطرات حراست می‌شد.^۵

خروج شاه از ایران (۲۶ دی ۱۳۵۷)، بر مبارزه ضدآمریکایی ملت ایران عمق و توسعه بخشید و از این‌روی مردم در شعارهای خود، این‌گونه مطرح می‌کردند که پس از شاه نوبت آمریکا است و در واقع پیروزی نهایی را اخراج آمریکایی‌ها از ایران می‌دانستند. رفتار تحقیرآمیز آمریکایی‌ها با ملت ایران و سلطه همه‌جانبه نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا، عوامل اصلی به‌وجود آمدن چنین نگرشی بود و از این‌رو،

۱. عقاب و شیر، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. همان، ص ۳۶۹.

۳. همان، ص ۳۷۰.

۴. سعیده لطفیان، ارتش و انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۱۸۱ - ۱۸۰.

۵. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۳۵.

رهبر انقلاب اسلامی، از شروع دوران مبارزه در اوایل دهه ۴۰، آمریکا را مسئول مشکلات ملت ایران معرفی کرد و به هنگام اوج گیری مبارزه، آن زمان که در پاریس بود، آمریکا را به عنوان «خائن اصلی» به ملت ایران قلمداد نمود و شاه و رژیم وی را از شاخه های آمریکا دانست و اعلام کرد که دست آمریکا باید از منابع مادی و معنوی ایران قطع گردد.^۱

روحیه استکباری مقامات آمریکایی و همچنین اختلاف نظر نهادهای سیاسی و امنیتی آمریکا (وزارت خارجه و وزارت دفاع)، در نحوه تعامل و برخورد با موج انقلاب در ایران، باعث شد تا آمریکایی ها به درستی عمق تحولات عمیق ایران را درک نمایند و از این رو مخالفت های اعلام شده در ایران را مقطعی و محدود می دانستند. اشتباه مکرر آمریکا در رابطه با ایران در حمایت این کشور از سیاست «مشت آهنین» دولت نظامی ارتشبد ازهاری تکرار گردید. اما سقوط دولت ازهاری، اجباراً آمریکا را به این تحلیل کشاند که باید به فکر حفظ ایران بدون شاه باشد، از این رو لزوم خروج شاه از ایران به وسیله سولیوان سفیر آمریکا به وی اعلام گردید.^۲

تلاش دولت آمریکا و پهلوی برای استفاده از عناصر جبهه ملی (شاهپور بختیار) در پست نخست وزیری، برای جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی سودی نبخشید. مردم ایران تصمیم قطعی خود را در تغییر رژیم و جایگزین نمودن یک نظام اسلامی گرفته بودند، از این رو جهان در بهمن ۵۷ شاهد پیروزی بزرگ ترین انقلاب مردمی در تاریخ جدید خود و سرنگونی رژیم مورد حمایت آمریکا در ایران بودند که از جمله مهم ترین پیامدهای آن شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از رقیبش رونالد ریگان بود.

ریگان که با انتقاد شدید از کارتر و گروه سیاست خارجی وی روی کار آمده بود، تلاش کرد تا به نوعی تحقیر و عقب نشینی راهبردی آمریکا از انقلاب اسلامی را با مطرح کردن اقدامات تلافی جویانه و تحریم اقتصادی و سیاسی علیه کشورهایی که آمریکایی ها مدعی بودند این کشورها سیاست طرفداری از تروریسم را در پیش گرفته اند، جبران نماید. هدفی که آمریکا در راهبرد جدیدش به آن مشغول شد لیبی

۱. سولیوان، پیشین، صص ۱۶۳ - ۱۶۲.

۲. باری روبین، جنگ قدرت ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران: آشتیانی بی تا، ص ۲۰۰، همچنین رک: هزیمت یا شکست رسوای آمریکا، صص ۲۹۴ - ۲۹۰. همچنین رک: سولیوان، مأموریت در ایران، ص ۱۸۰.

بود، که مدعی بود رهبر آن یعنی سرهنگ قذافی رابطه نزدیکی با سازمان آزادی‌بخش فلسطین دارد. در ابتدا جنگنده‌های آمریکایی دو جنگنده لیبیایی را بر فراز خلیج لیبی سرنگون کردند و سپس شهر طرابلس را با هواپیمای بمب‌افکن بمباران کردند که بیش از یکصد کشته به‌جای گذاشت.^۱ همچنین برای مقابله با تهدیدات، که اکنون علاوه بر شوروی، مبارزات اسلام خواهان و ضد صهیونیستی در منطقه، منافع آمریکا و موجودیت رژیم صهیونیستی را به خطر انداخته بود، ریگان بودجه نظامی آمریکا را از ۲۴ درصد کل بودجه به ۲۹ درصد افزایش داد.^۲

ریگان برای جبران عقب‌ماندگی‌های راهبردی آمریکا و در مقابله با ایران، نیکاراگوئه، افغانستان، آنگولا و کوبا، الگوی جنگ کم‌شدت را مطرح کرد، به این‌گونه که نیروهای نظامی به‌طور مستقیم وارد عملیات نگردند؛ مانند مورد حمله قرار دادن تأسیسات نفتی و هواپیمای مسافربری ایران در ۱۳۶۷ (۱۹۸۸)، در عین حال در هر مقطع زمانی که ایجاب می‌کرد از به‌کارگیری نیروهای نظامی به‌طور مستقیم اجتناب نمی‌نمود؛ مانند اشغال گرانادا در اکتبر ۱۹۸۳ که در پی پیروزی ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه صورت گرفت. مبنای اصلی جنگ کم‌شدت بر عملیات روانی، کم‌خرج، پردامنه و سینوسی بود و هدف اساسی از این جنگ، مواجه کردن دولت‌ها و گروه‌های مخالف آمریکا با چالش‌های متعدد، تا توان مقاومت را در مقابل عملیات مخفی نیروهای آمریکا و یا گروه‌های دست‌نشانده از دست بدهند.^۳

همچنین ریگان در مارس ۱۹۸۳، راهبرد «ابتکار دفاع استراتژیک»^۴ را به‌عنوان راهبرد آمریکا در دوران جنگ سرد دوم جهانی اعلام کرد، هدف این بود که آمریکا مجدداً برتری راهبردی نسبت به شوروی را به دست آورد؛ اما در مقابل به جهت تحولاتی که در ساختار داخلی حزب کمونیست اتحاد شوروی صورت گرفته بود، از ۱۹۸۶ به بعد تغییرات ملموسی در سیاست خارجی شوروی پدیدار شد که بر روند سیاست خارجی

۱. ابراهیم متقی، پیشین، صص ۱۸۱-۱۸۲.

۲. همان، صص ۱۸۳-۱۸۴.

۳. همان، صص ۱۸۵-۱۸۶.

آمریکا تأثیراتی بر جای گذاشت. از این سال به بعد و با ملاقات سالیانه بین ریگان و گورباچف، تنش دو ابرقدرت تا حدودی کاهش یافت.^۱

گورباچف در ۱۹۸۶ جهانی فارغ از سلاح‌های هسته‌ای پیشنهاد نمود و بر این اساس برنامه‌ای ارائه داد که در مرحله اول موشک‌های میان‌برد آمریکا و اتحاد شوروی در اروپا برچیده شوند. این پیشنهاد مورد استقبال کشورهای اروپایی قرار گرفت، زیرا آن‌ها بیش از دو ابرقدرت نگران امنیت خود بوده و به‌گونه‌ای خود را گروگان رقابت دو قدرت بزرگ می‌دیدند. در سال ۱۹۸۷، گورباچف پیشنهادی را که ریگان در سال ۱۹۸۱ در مورد «گزینه صفر- صفر» ارائه داده بود پذیرفت. به این ترتیب سه موضوع نیروهای هسته‌ای میان‌برد، موشک‌های راهبردی قاره‌پیما و دفاع فضایی به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گرفت. در این دوران التهاب جنگ سرد و نظامی‌گری در جهان تا حدودی کاهش پیدا کرد. این روند منجر به تقویت مذاکرات مربوط به کاهش سلاح‌های راهبردی گردید و پیمان‌های استارت^۲ برای تحقق این امر انجام پذیرفت.^۳

در دسامبر سال ۱۹۸۸، رونالد ریگان رئیس‌جمهور آمریکا و جورج بوش پدر، معاون وی در آمریکا، با گورباچف ملاقات و درباره توافقات و تعهدات شخصی به همکاری و بحث پرداختند و آنچه تصمیم گرفته شد، توسط ریگان این‌گونه نام گرفت: «پایه‌ای مستحکم برای آینده»؛ و طبق اظهارات گورباچف آن‌ها «به‌عنوان دوست» شناخته شدند، و تقریباً هیچ‌کس نمی‌توانست انکار کند که سیستم بین‌المللی وارد مرحله جدیدی پس از جنگ سرد شده است.^۴ دیوار برلین کمتر از یک سال بعد فرو ریخت، و دو سال بعد اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشیده شد، واقعیتی که اگرچه غربی‌ها پیش‌بینی نکرده بودند، اما امام خمینی آن را غیرقابل اجتناب دانسته و در نامه به گورباچف وقوع آن را اطلاع داده بود و بدین‌گونه عملاً جنگ سرد پایان یافت و آمریکا را به این تحلیل کشاند که به اتخاذ اهداف کلان جدید در سیاست خارجی مبادرت نماید؛ که موضوع مورد بحث بخش اول این تحقیق است.

۱. همان، صص ۱۸۷-۱۸۶.

2. Strategic Arms Reduction Treaty

۳. همان، صص ۱۸۸-۱۸۷.

4. Memorandum of conversation between president Regan, vice president Bush, Soviet chairman Mikhail Gorbachev, at al., Governors Island, New York, Dec, 7, 1988, in National Security Archive Electronic Briefing Book 261, [http:// www.gwu.edu](http://www.gwu.edu)